

سرباز معلم



خودتان هم می‌دانید، این‌طور نبوده که معلمی فقط خواندن و تدریس کتاب درسی باشد و تمام. اگر همین کافی بود که شما الان در حال خواندن این مجله و این مطلب نبودید. همین‌طور، دنبال ارتقا و تغییر و انعطاف! جدای از اینکه حتماً تا حالا به این نتیجه رسیده‌اید که معلمی عشق است.

می‌دانیم که جهان امروز جهان تغییرات است. آنقدر هر روزه با تکنولوژی و اخبار و وقایع برخورد نزدیک داریم که مثل سنگ‌های کنار ساحل، همه‌مان شکل گرفته‌ایم. مقاومت هم بیهوده است.

باید پرسیم چطور معلم ثابت بماند و از کنار گود به تغییرات نگاه کند؟ معلمی که هر لحظه و هر ثانیه با تغییر جدیدی مواجه می‌شود، آن هم نه برای یک کلاس کامل، برای یک نفر به صورت منحصر به فرد!

در این بخش سعی داریم معلمانی را به شما معرفی کنیم که تغییرات را با چاشنی خلاقیت پذیرفته‌اند و آن‌طور که برای بچه‌ها لازم بوده است، به آن شکل داده‌اند. با تجربه‌هایشان آشنایان کنیم و اگر به حرف‌های بالاتر دربارهٔ معلمی اعتقاد دارید، به شما سر نخ و ایده بدهیم.

علی اختیاری، سرباز معلم فریدون کناری، موضوع گفت‌وگوی این شمارهٔ ماست. در دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل، کارشناسی ارشد مهندسی برق، گرایش مخابرات، خوانده است و هم‌اکنون آخرین ماه‌های خدمت سربازی‌اش را به‌عنوان معلم می‌گذراند. آقای اختیاری ۳۱ ساله، امسال معلم پایهٔ پنجم است. خودش هم مدتی است پدر شده است، اما با دانش‌آموزانش بیشتر حس رفاقت دارد.

شهرمان فوت شد، شهر را تقریباً به حال خودش رها کردند. مثلاً ما بندری بزرگ داریم که کاملاً بلااستفاده مانده است. در آخرین آمارها هم به‌عنوان یکی از ۳۱ شهر کم‌برخوردار کشور معرفی شد. برنج و ماهی سفیدش بسیار معروف است. و در فصل‌های پاییز و زمستان میزبان پرندگان مهاجر سیبری هستیم. شغل اصلی مردم این شهر کارگری و کشاورزی است، اما تاجر هم داریم. در بخشی از شهر که من تدریس می‌کنم، بیشتر خانواده‌ها کارگر، صیاد یا کشاورزند.

ساختمان مدرسه خیلی جدید نیست، اما بزرگ و باصفا و نزدیک به دریاست. خیلی سعی می‌کنیم بچه‌ها را سمت دریا ببریم، اما به خاطر مسئولیت‌هایی که داریم، نمی‌شود.

← این نزدیکی به دریا قابلیت است که خیلی از مدرسه‌ها از آن برخوردار نیستند! فریدون کنار و مردمش را چطور توصیف می‌کنید؟ فریدون کنار شهر چندان بزرگی نیست. دقیقاً وسطی‌ترین شهر شمالی ایران به حساب می‌آید. از سال ۷۵ که نمایندهٔ

← خودتان می‌خواستید خدمت سربازی‌تان را به‌عنوان معلم بگذرانید؟ بله خودم پیگیری کردم که چه زمانی معلم می‌گیرند و کارهای اعزام به خدمتم را طوری تنظیم کردم که به جذب سرباز معلم برسم. حتی می‌شد به خدمت نیروی دیگری درآیم که با کسری‌های خدمت مجموعاً یک سال هم سربازی نروم، اما به خاطر علاقه‌ام به معلمی، تصمیم گرفتم ۲۴ ماه کامل خدمت کنم.

← محیط مدرسه‌تان چطور است؟

← خیلی از معلم‌ها فکر می‌کنند این‌طوری کنترل کلاس از دستشان خارج می‌شود.

من خیلی داد و بیداد و دعوا نمی‌کنم. وقتی خیلی شلوغ می‌کنند، در نهایت به آن‌ها نگاه سنگینی می‌اندام یا با ماژیک روی تخته می‌زنم. چون دوستم دارند، بیشتر خودشان سعی می‌کنند ناراحت نکند. حتی تمرین‌هایشان را هم دیر به دیر چک می‌کنم! آن‌ها تا الان به این نتیجه رسیده‌اند که تمرین‌ها برای پیشرفت خودشان است و به خاطر من نمی‌نویسند.

← چطور به این اطمینان رسیده‌اند؟

در بازی‌هایشان، والیبال و فوتبال و حتی بازی‌های فکری، شرکت می‌کنم. با همین حقوق، کلی وسیله تهیه کرده‌ام؛ توپ والیبال، فوتبال و تلمبه. اصلاً ماشین من انبار وسیله‌های ورزشی مدرسه است. رایانه کیفی (لپ‌تاپ) شخصی‌ام را هم سرکلاس می‌برم و در ساعات استراحت کلیپ ورزشی - فوتبالی، سرگرمی، آموزشی و اجتماعی می‌بینیم.

آخر هر زنگ، تقریباً پنج دقیقه به بچه‌ها وقت می‌دهم خوراکی‌هایشان را بخورند تا تمام زنگ تفریح را واقعا تفریح کنند.

← صحبت از رایانه کیفی (لپ‌تاپ) و کلیپ شد. با اینکه ممکن است مدرسه‌تان امکانات کمی داشته



بودم همهٔ سختگیری‌های الکی، استرس و تنفیری را که بعضی از معلم‌هایمان برای ما درست کردند، برای بچه‌هایم جبران کنم.

← خوب، برای اینکه این‌ها اتفاق بیفتند، چه کارهایی می‌کردید؟

شاید مهم‌ترین و شاخص‌ترین چیزی که داشتم، این بود که با بچه‌ها خیلی دوست بودم. کاملاً در کنارشان بودم. این‌ها حرف نیست! از طرف خانواده‌ها و همکاران و بچه‌ها به من همین بازخورد داده شد.

← از روز اولی که فهمیدید قرار است معلم شوید، بگویید.

نمی‌دانم چطور بگویم، اما خیلی خیلی خوش حال بودم! به چیزی که همیشه جست‌وجو می‌کردم رسیدم؛ معلمی! یادم هست در فیلم «شوق پرواز» شهید عباس بابایی در جایی به همسرش می‌گفت: «عشق اولم خداست، دومی پرواز، سومی تو!» برای من دومی معلمی بود.

← همسر تان ناراحت نشود!

نه! خودش می‌داند؛ چون معلمی عشق است. به نظر من، کسی که عاشق این کار نیست، نباید واردش شود. هم باید به بچه‌ها و کار با آن‌ها علاقه‌مند بود، هم در عین حال لذت برد. البته در کنارش باید بستر مالی هم فراهم باشد، اما خب من سربازم. در این مورد، وظیفه‌ام معلمی است. پس حقوقش برایم اهمیتی نداشت، چون در هر صورت اندازهٔ یک سرباز معمولی حقوق می‌گیرم. همین که به عشقم، معلمی، رسیدم، برایم کافی بود، البته در کنارش عصرها برای تأمین مخارج خانواده به کار آزاد مشغولم.

← برنامه‌ای در شروع کار برای معلمی در ذهنتان داشتید، چه بود؟

هر کاری که معلم‌هایم در زمان مدرسه برایم نکردند و دوست داشتم انجام دهند، برای دانش‌آموزانم می‌کنم دوست داشتم کلاسی داشته باشم که با بقیهٔ کلاس‌ها فرق بکند و بچه‌ها با علاقه و اشتیاق به کلاس بیایند. قول داده





← چه کارهایی می‌خواستید بکنید که برای انجامش محدودیت داشتید؟

شاید اگر به مجوز نیاز نداشتیم، بیشتر بچه‌ها را لب دریا می‌بردم. ماهی‌گیری و آتش درست کردن یادشان می‌دادم. حتی کباب درست کردن و چادر زدن! کارهایی که با توجه به محیط زندگی‌شان به دردشان می‌خورد. علاوه بر آن، امکانات مدرسه کم است. در پایه ششم آموزش کامپیوتر در کتاب درسی داریم، اما امکان تدریسش نیست. به لحاظ مالی هم خیلی سعی کردم با کمترین قیمت بهترین چیزها را برای کلاس تهیه کنم. اما اگر وضع مدرسه بهتر بود. اولین کاری که می‌کردم، تأسیس یک اتاق بازی برای بچه‌ها بود، بعد از آن هم تهیه دستگاه کپی و کاغذ. این بین طرح کتاب‌خوانی هم داشتیم؛ پارسال و امسال ۵۰ کتاب کوچک از داستان‌های معروف جهان را خواندیم. هر شب یکی از آن‌ها را می‌دادیم به بچه‌ها. او می‌خواند و به نفر بعدی می‌سپرد.

← در نهایت چه صحبتی دارید؟

صحبتی با وزیر آموزش و پرورش دارم. در زمستان، بچه‌هایی که از اطراف شهر و راه دور می‌آیند، با توجه به سرما و برف و تاریکی هوا، به سختی به کلاس هشت صبح می‌رسند. کاش قانونی بود که می‌شد با توجه به شرایط، در صورت نیاز، کلاس‌ها را کمی دیرتر شروع کنیم.

نقاشی کشیدیم. آخرش هم رفتیم لب دریا ماسه آوردیم و زیر باغچه ریختیم. بعد گل و گیاه کاشتیم که مربوط به درس کار و فناوری بود. البته این کار شاید در مدرسه‌های دیگر هم انجام شود، اما ما هم از ظرفیت‌های موجود در حیاط مدرسه استفاده کردیم. مثلاً در روز نایبانیان، با اوریگامی عصا درست می‌کنیم. البته ایده‌اش برای خودم نیست و در اینترنت خوانده‌ام، اما بچه‌ها استقبال می‌کنند.

← یعنی کلاس منقطع دارید و ایده می‌گیرید.

بله، همین‌طور است. مثلاً موزاییک‌ها را دیدم و به این فکر افتادم که می‌توان از آن‌ها به‌عنوان صفحه مختصات در درس ریاضی استفاده کرد. بعدتر هم به‌عنوان صفحه دوز از آن استفاده کردیم و لیگ دوز در کلاس برگزار شد.

← فعالیت‌هایی که بچه‌ها خیلی از آن‌ها استقبال کرده‌اند، کدام‌ها بوده‌اند؟

با همه‌گیر شدن مسابقه‌های تلویزیونی، کلاس را به سبک آن‌ها پیش می‌بردیم. مثلاً امتحانات شفاهی را به سبک مسابقه «برنده باش!» برگزار می‌کردیم. بچه‌ها می‌توانستند یک‌بار، دو گزینه را حذف کنند؛ شبیه مسابقه ۵۰-۵۰! یا از دوستانشان یک بار کمک بخواهند. یک بار هم در کلاس مسابقه «عصر جدید» را برگزار کردیم که بچه‌ها آمدند و استعدادهایشان را به نمایش گذاشتند و بقیه به دوستانشان امتیاز دادند.

باشد، چطور از تکنولوژی بهره می‌گیرید؟

با همین امکانات کم، پارسال با بچه‌ها به پاریس و امسال هم به ونیز رفتیم! چطور؟ گوگل ارث را باز کردیم. می‌دانید سرویسی است که با استفاده از تصویرهای ماهواره‌ای، جزئیات هر شهر یا آثار تاریخی را با دقت نشان می‌دهد. امسال شهر ونیز را در آن جست‌وجو کردیم. خیلی جالب بود که با بچه‌ها دنبال قایق‌ها در ونیز راه می‌رفتیم. آن‌ها هم به وجد آمدند. جدای از آن، با این نرم‌افزار، مدرسه و خانه چندتا از بچه‌ها را هم دیدیم که برایشان خیلی جالب بود. بعضی وقت‌ها در رنگ‌های تفریح، به ویدیو پروژکتور، پلی‌استیشن وصل می‌کنیم. البته خیلی کم. در حد اینکه ذوق و شوق پیدا کنند. البته در این راه مدیر مدرسه‌مان همراهی و حمایتان می‌کند.

← مثلاً مدیر چه کارهایی می‌کند؟

من غالباً بچه‌ها را به حیاط می‌برم و کلاس را آنجا تشکیل می‌دهیم. مدیرمان از این کار خیلی خوشش می‌آید. خیلی از مدیرها با چنین کارهایی مشکل دارند، در حالی که حیاط از نظر آموزشی می‌تواند برای بچه‌ها خیلی مفید باشد. حیث نیست یا هوای مازندران، در کلاس بمانند! مثلاً پارسال در حیاط مدرسه با بچه‌ها یک باغچه درست کردیم. اولش ریاضی بود؛ اینکه چند تا بلوک نیاز داریم چقدر خاک. بعد در زنگ هنر روی بلوک‌ها را